
به نام آن که جان را فکرت آموخت

گادین، ست، ۱۹۶۰-م.	سرشناسه
۱۹۶۰ Godin, Seth-	عنوان و نام پدیدآور
تمرین: راه و رسم ارائه کار خلاقانه	مشخصات نشر
ست گادین: ترجمه علیرضا خاکساران.	شابک
آموخته، ۱۴۰۰.	وضعیت فهرست‌نویسی
۹۷۸-۶۲۲-۶۶۵۰-۹۲-۲	یادداشت
فیفا	عنوان دیگر
عنوان اصلی:	موضوع
The practice:	شناسه افزوده
shipping creative work	رده‌بندی کنگره
c 2020.	رده‌بندی دیویی
راه و رسم ارائه کار خلاقانه	شماره کتاب‌شناسی ملی
خلاقیت	اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی
خاکساران، علیرضا، مترجم	
B۴۴۰۸	
۱۵۳/۳۵	
۸۴۹۳۳۹۵	
فیفا	

تمرین

راه ورسم ارائه کار خلاقانه

ست گادین

ترجمه

علیرضا خاکساران



آموخته



انتشارات آموخته

www.amookhteh.ir | info@amookhteh.ir

تلفن: ۰۳۱ ۳۶۵۴۰۸۵۲

ما را در اینستاگرام دنبال کنید:

@Amookhteh

تمرین

راه و رسم ارائه کار خلاقانه

ست گادین

ترجمه علیرضا خاکساران

آماده سازی: انتشارات آموخته

مدیر تولید: فرهاد فروزنده

ویراستار: سعید یاراحمدی

نمونه خوانی: زهرا خانایانی

مدیر هنری: حمید میزبانی

• لیتوگرافی: طلوع • چاپ: الوان • صحافی: سپاهان

• چاپ اول: ۱۴۰۰ • شمارگان: ۱۰۰۰ • قیمت: ۸۴۰۰۰ تومان

© حق چاپ: ۱۴۰۰، آموخته

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۵۰-۹۲-۲

ISBN: 978-622-6650-92-2

- این کتاب با «کاغذ بالکی» چاپ شده است

کاغذ بالکی چیست؟

کاغذ بالکی (Bulky Book Paper) نوعی کاغذ است که نسبت به کاغذ سفید مزیت‌های بسیاری دارد. معروف‌ترین نوع این کاغذ از کشور سوئد می‌آید و به همین دلیل به «کاغذ سوئدی» معروف است. البته، در فارسی از «کاغذ سبک‌بال» یا «کاغذ سبز» هم استفاده می‌کنند.

مزایای کاغذ بالکی

رنگ چشم‌نوازتر: این کاغذ در دو رنگ طبیعی کرم و طوسی وجود دارد و برای سفید کردنش مواد شیمیایی به کار نمی‌برند. رنگ کاغذ بالکی برای مطالعه مناسب‌تر است و چشم را کمتر خسته می‌کند. در ایران بعضی‌ها به سبب رنگش، آن را با کاغذ کاهی اشتباه می‌گیرند.

بازیافت ساده‌تر: کاغذ بالکی با محیط‌زیست سازگارتر است. در تهیه این نوع کاغذ از مواد شیمیایی استفاده نمی‌کنند و آن را به صورت مکانیکی تولید می‌کنند. در نتیجه، به راحتی به چرخه طبیعت بازمی‌گردد.

وزن کمتر: کاغذ بالکی از کاغذ معمولی ضخیم‌تر است؛ اما به دلیل منافذی که دارد، بسیار سبک‌تر است و می‌توان یک کتاب چندصفحه‌ای را که با کاغذ بالکی چاپ شده است، به راحتی در دست نگه داشت و مطالعه کرد.

مطالعه راحت‌تر: کتاب‌های قطوری که با کاغذ بالکی چاپ می‌شوند، هم وزن کمتری دارند و هم هنگام مطالعه، خیلی راحت به حالت باز شده می‌مانند و پیش چشم خواننده بسته نمی‌شوند.

کتاب حاضر پس از چند مرحله ویراستاری و بازبینی منتشر شده است. با وجود این، می‌دانیم که دیکتهٔ نانوشته غلط ندارد و از این رو، مشتاقانه منتظر شنیدن نظرها و دیدگاه‌های شما هستیم.

این آخرین اثر ست گادین است. انتشارات آموخته بسیاری از آثار مهم ست گادین را منتشر کرده است: فریب ایکاروس، شیب، مهرهٔ حیاتی، قبایل، همهٔ بازار یاب‌ها دروغگو هستند. این است بازاریابی، همهٔ ما عجیب و غریبیم، و به جعبه دست بزن.

برای مشاهدهٔ مطالب تکمیلی و سایر آثار انتشارات می‌توانید به وب‌سایت انتشارات آموخته به نشانی www.amookhteh.ir مراجعه کنید.

همهٔ پانویس‌ها از طرف مترجم یا ویراستار به متن اضافه شده‌اند. پانویس‌هایی که آخرشان «ن.» قرار دارد از نویسنده هستند.

برای انتشار این کتاب از «کاغذ بالکی» سازگار با محیط زیست استفاده شده است.

این اثر با مجوز نویسنده و ناشر اصلی کتاب (Penguin Random House) و رعایت حق نشر © منتشر شده است.

All rights reserved including the right of reproduction in whole or in part in any form. This edition published by arrangement with Portfolio, an imprint of Penguin Publishing Group, a division of Penguin Random House LLC.

✉ feedback@amookhteh.ir

🌐 www.amookhteh.ir

📷 @Amookhteh

فهرست مطالب

- ۱۱ پیشگفتار مترجم 
- ۱۵ به خویشتن خودتان اعتماد کنید 
- ۵۱ سخاوت 
- ۹۷ حرفه‌ای 
- ۱۱۳ نیت 
- ۱۴۳ چیزی به نام مانع نویسنده نداریم 
- ۱۸۹ ادعا کنید 
- ۱۹۵ کسب مهارت 
- ۲۰۹ به دنبال محدودیت‌ها باشید 
- ۲۲۱ ایده‌ها از کجا می‌آیند؟ 
- ۲۲۳ اگر فردا هم قرار باشد همین امروز را تکرار کنید، این کار را می‌کنید؟ 
- ۲۲۵ خاموش ناپذیر 

درباره نویسنده

ست گادین

متولد ۱۹۶۰ در مانت ورنون، ایالت نیویورک آمریکاست. او نویسنده، کارآفرین و سخنران است و در زمینه کسب و کار فعالیت می‌کند. در رشته علوم کامپیوتر و فلسفه در دانشگاه تافتس تحصیل و مدرک MBA خود را از دانشگاه استنفورد دریافت کرده است. او این روزها بیشتر از طریق نوشته‌ها، کتاب‌ها و محصولات آموزشی خود درآمد کسب می‌کند.



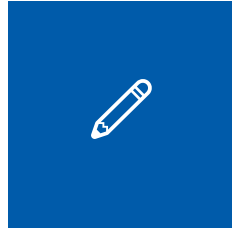
جادوی فرایند خلاقانه این است
که هیچ جادویی در کار نیست.

ناغه کسی است که شبیه هیچکس دیگر نیست
به جز خودش.

- تلانیوس مانکا

واقعی تر از واقعی،
حقیقی تر از حقیقت.

- استیون پرسفیلد



پیشگفتار مترجم

تا در طلب گوهر کانی کانی
تا در هوس لقمه نانی نانی
این نکته رمز اگر بدانی دانی
هرچیز که در جستن آنی آنی
- مولانا

در سده گذشته، اقتصاد صنعتی در دنیای ما یک تاز بوده است. اقتصادی که مصرف‌گرایی و فرمان‌برداری دو ستون اصلی آن را تشکیل می‌دهند که هر دو از کمبود سرچشمه می‌گیرند؛ اینکه نکند اگر فلان چیز را نخریم، از کف مان برود یا اگر از بالادستی‌ها فرمان نبریم، فرد بله قربان‌گوی دیگری جایمان را بگیرد. در این اقتصاد، معامله ساده‌ای وجود دارد، که هرطور فکرش را بکنید، به درد افراد خلاق مانند ما نمی‌خورد: کارهایی را که به شما گفته می‌شود موبه‌موانجام دهید تا

نتیجه‌ای را بگیری که نظام صنعتی وعده‌اش را به شما داده است. هرکسی از عهده چنین معامله ساده‌ای برمی‌آید و به همین دلیل در چنین اقتصادی، افراد حکم چرخ‌دنده‌ای تمویض‌شدنی را دارند. به بیان دیگر، اقتصاد صنعتی بر دستورعمل‌های امتحان‌پس‌داده استوار است و نظام نتیجه‌محوری است که اهمیتی به خلاقیت، نظر و صدای منحصر به فرد شما نمی‌دهد. خبر خوب این است که این اقتصاد هم‌اکنون در بستر مرگ به سر می‌برد و برای اینکه فاتحه ما را با خود نخواند، باید حساب‌مان را از آن جدا کنیم. پرسش این است که چگونه؟

راه نجات‌مان خلاقیت به خرج دادن است، ولی نه به آن معنایی که خالقان افسانه خلاقیت در ذهن‌مان فرو کرده‌اند. متأسفانه خلاقیت را طوری برای‌مان معنا کرده‌اند که با شنیدنش ترس سراسر وجودمان را می‌گیرد و چنین داستانی را برای خودمان می‌گوییم: من استعدادش را ندارم و این چیزها برای ازمابهران است. ولی اجازه دهید بینیم نظر ست‌گادین چیست. او باور دارد خلاقیت نتیجه میل ما به کشف حقیقتی جدید، حل مسئله‌ای قدیمی یا خدمت به شخص دیگری است. خلاقیت یک انتخاب است. این‌طور نیست که دست روی دست بگذارید و به یک‌باره جرقه ایده‌ای در سرتان زده شود. رویدادی هم نیست که یک بار رخ دهد و تمام شود، بلکه فرایندی مستمر است. فرد خلاق کسی است که چیزی می‌سازد که هیچ دستورعمل یا کتابچه راهنمایی برای ساختش وجود ندارد. دستورعمل مختص اقتصاد صنعتی است که فقط به دنبال نتیجه و بهره‌وری است. خود ست‌گادین نیز در هیچ‌یک از آثارش به راهکار یا دستورعمل مشخصی اشاره نمی‌کند و فقط نقشه راهی را جلوی‌مان می‌گذارد تا انتخاب کنیم می‌خواهیم مهره‌ای حیاتی باشیم یا غلام حلقه به‌گوشی در نظام صنعتی. از نظر او کار ارزشمند و خلاقانه دستورعمل ندارد، و برخلاف نظر خالقان افسانه خلاقیت، معتقد است پای هیچ منبع الهام یا ذوق و قریحه و استعداد ویژه‌ای هم در میان نیست.

خب، اگر دستورعمل و منبع الهامی در کار نیست، چطور می‌توانیم راه‌ورسم خلاقیت را در پیش بگیریم؟ درست است که دستورعمل واحدی در کار نیست و سفر هرکسی در وادی خلاقیت منحصر به فرد است، ولی کارهای خلاقانه تابع الگویی‌اند که وقتی چشمان‌مان را باز کنیم و آن‌الگو را ببینیم، ما هم می‌توانیم از آن پیروی کنیم. نویسنده این الگو را «تمرین» می‌نامد و معتقد است تمرین تنها چیزی است که کنترلش در اختیار ماست. او موفقیت یک‌شبه را با قاطعیت افسانه می‌داند و بر

آن خط بطلان می‌کشد. در کتاب «شیب» نیز به این اشاره می‌کند که افراد زیادی به انسان‌های موفق و خلاق غبطه می‌خورند، ولی حاضر نیستند از شیبی بگذرند که آن‌ها به‌سختی رد کرده‌اند. در واقع، تمرین لازمهٔ گذر از شیب است. در ادامه کمی بیشتر به مفهوم تمرین از نظر نویسنده می‌پردازم.

تمرین فرایند و رویکردی مستمر برای تبدیل شدن به فردی خلاق است، بی‌آنکه نگران نتیجهٔ کارمان باشیم، چراکه نتیجهٔ کار در کنترل ما نیست و زمانی را که صرف نگران بودن برای نتیجه می‌کنیم، در واقع صرف تلاش برای کنترل چیزی می‌کنیم که خارج از کنترل ماست. برای نمونه، اگر قصد یادگیری مهارتی مانند دوچرخه‌سواری را داشته باشید، اینکه چه موانعی سرراه‌تان سبز شوند، لاستیک‌تان پنچر شود، ماشینی برای تان مشکل بیافریند یا اتفاقات دیگر در اختیار شما نیست، اینکه هر روز سوار دوچرخه‌تان شوید و ممارست به خرج دهید تا به مهارت کافی برسید، در اختیار شماست. دوچرخه‌سواری را نمی‌شود با خواندن دستورعمل یاد گرفت. باید سوار دوچرخه شوید، زمین بخورید، بلند شوید، دوباره زمین بخورید و آن قدر ادامه دهید که به مهارت لازم برسید. اگر می‌خواهید شنا یاد بگیرید، باید تن تان را به آب بزنید، در خشکی و از روی دستورعمل نمی‌توان شنا یاد گرفت. اگر دل تان می‌خواهد رهبر باشید، رهبری کنید. اگر می‌خواهید دهنده شوید، بدوید. اگر دل تان می‌خواهد نویسنده باشید، پس بنویسید. تمرین کمک می‌کند هویت تان را با انجام کارتان تثبیت کنید. بخش دشوارش این است: به فردی تبدیل شوید که هر روز برای یادگیری شنا، رهبری کردن، دویدن و نوشتن وقت بگذارد. یگانه هدف تمرین این است که نشان تان دهد می‌توانید و بایده به خودتان اعتماد کنید و دل به کار دهید، چه حال و حوصلهٔ انجامش را داشته باشید و چه نداشته باشید.

مجموعهٔ صنعت و آموزش و پرورش حول محور این تفکر شکل گرفته که هیچ‌کس بدون داشتن مدرک توانایی خلق کار مفید را ندارد. ولی چیزهایی که در بالا گفته شدند، به مدرک و اجازهٔ هیچ‌کس نیاز ندارند، فقط به تعهدمان به تمرین وابسته‌اند. ست‌گادین در این کتاب می‌کوشد کمک‌مان کند داستانی را تغییر دهیم که برای خودمان تعریف می‌کنیم. اگر می‌خواهیم داستان مان را تغییر دهیم، ابتدا باید اقدامات مان را تغییر دهیم. تمرین رویکردی مستمر و گام‌به‌گام است که فقط به خاطر لذت خودش دنبالش می‌کنیم و نه برای

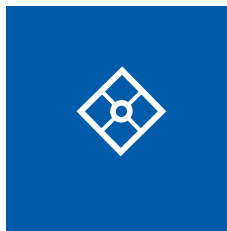
اینکه لذت رسیدن به نتیجه را تضمین می‌کند. تعهدمان به آن یگانه‌گزینه‌
 جایگزین ذهنیت مبتنی بر بخت‌آزمایی است، یعنی این ذهنیت که امیدواریم
 خوش‌شانس باشیم تا انتخاب شویم. تمرین یک بازی نامحدود است. یعنی
 در مسیر تمرین، با کسی مسابقه نمی‌دهیم و قرار نیست از کسی یا چیزی
 جلو بزنیم. تمرین مان به دیگران نشان می‌دهد در جست‌وجوی چه چیزی
 هستیم؛ البته ممکن هم هست جست‌وجویمان نتیجه‌ای در پی نداشته باشد.
 هدف تمرین را می‌توان در این بیت از استاد سخن، سعدی، خلاصه کرد:

به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل وگر مراد نیابم، به قدر وُسع بکوشم
 امیدوارم با خواندن این کتاب بتوانید تمرین‌تان را پیدا کنید و در مسیر آن گام بردارید.

علیرضا خاکساران

زمستان ۱۴۰۰

به خویشتن خودتان اعتماد کنید!



چرا «ارائه»؟ چون کاری که به اشتراک و در معرض دید گذاشته نشود، فقط سرگرمی است. چرا «کار»؟ چون برای سرگرمی انجامش نمی‌دهید. شاید هم اکنون پولی بابتش نگیرید، ولی رویکردی حرفه‌ای به آن دارید. بهانه نمی‌گیرید و آمده‌اید کار را انجام دهید و فقط به دنبال نشان دادن ذوق و قریحه هنری‌تان نیستید.

چرا «خلاقانه»؟ چون چرخ‌دنده‌ای در نظام صنعتی نیستید. فردی خلاق و حلال مسائل و رهبری سخاوتمند هستید که با پیدا کردن افق‌های جدید اوضاع را بهتر می‌کند. حقیقت اثبات شده درباره خلاقیت را در هیاهوی دوروبرمان گم کرده‌ایم: خلاقیت نتیجه میل ما به کشف حقیقتی جدید، حل مسئله‌ای قدیمی یا خدمت به شخص دیگری است. خلاقیت یک انتخاب است، این طور نیست که به یک باره جرقه آن در سرتان زده شود.

۱. در متن انگلیسی کلمه Yourself را نویسنده به عمد به صورت Your Self نوشته تا بر Self تأکید کند. منظور آن بخش از نهاد آدمی است که او را از دیگران متمایز می‌کند. در ترجمه، بهتر دیدیم آن را به صورت «خویشتن خودتان» بنویسیم تا تأکیدی بر «خویشتن» باشد.

تک‌تک‌مان می‌توانیم تمرین را در خود نهادینه کنیم، یعنی پذیرش فرایند خلق کردن با هدف بهتر کردن اوضاع. تمرین ابزاری برای خلق نتیجه نیست، تمرین خود نتیجه است، چون فقط کنترل تمرین در اختیار ماست.

برای تمرین، باید با تعهد به سراغ فرایند کارمان برویم. تمرین تأییدی است بر اینکه خلایقیت رویدادی نیست که یک بار رخ دهد و تمام شود، بلکه فقط چیزی است که همواره انجامش می‌دهیم، چه حال و حوصله‌اش را داشته باشیم چه نه. الیزابت کینگ^۱، مجسمه‌ساز، جمله‌ی زیبایی درباره‌ی فرایند دارد: «فرایند از اینکه [برای انجام دادن کار] به دنبال انگیزه باشیم، ما را نجات می‌دهد.»

شش‌اندازی^۲ را یاد بگیرید. جغد بکشید^۳. اوضاع را بهتر کنید. و به این فکر نکنید که کارتان این بار نتیجه می‌دهد یا نه. اگر مسیر تمرین کردن را در پیش بگیرید، بهتر از هر مسیر دیگری شما را به جای مدنظران می‌برد. و وقتی پا در وادی تمرین بگذارید، به توانایی‌های بالقوه‌تان ارج نهاده‌اید و خستگی را از تن تمام کسانی درمی‌کنید که پیش‌تر پا در این مسیر گذاشته‌اند و با حمایت و مهربانی‌شان شما را با این وادی آشنا کرده‌اند.

این کتاب برای کسانی است که می‌خواهند رهبری کنند، بنویسند، یا خواننده شوند.

برای کسانی که به دنبال آموزش دیگران و نوآوری و حل مسائل جالب‌اند.

برای کسانی که می‌خواهند پا در وادی درمانگری، نقاشی، یا رهبری بگذارند.

برای افرادی مانند ماست.

چنین کاری شدنی است. افرادی که پیش از ما پا در این وادی گذاشته‌اند، توانسته‌اند حرف‌شان را بزنند، بدرخشند و تغییری بیافرینند. سفر هرکسی در این وادی منحصر به فرد است، ولی تک‌تک آن‌ها تابع الگویی است که وقتی آن الگو را ببینید، شما هم می‌توانید از آن پیروی کنید.

۱

شدنی است

1. Elizabeth King

۲. نوعی تردستی که اغلب بیش از سه گوی، توپ یا هر وسیله‌ی دیگری را هم‌زمان به هوا می‌اندازند و می‌گیرند.

۳. Draw an owl: جلوتر در این باره بیشتر صحبت می‌شود.

فقط باید شهامت این را پیدا کنیم که خلاقیت بیشتری به خرج دهیم. نیروهایی که دست و بال مان را بسته بودند، خیلی وقت است که از دیده‌ها پنهان شده‌اند، ولی اگر همچنان حضور داشته باشند باز هم با درک‌شان می‌توانیم کارمان را آغاز کنیم. اگر خیلی دل‌تان می‌خواهد پا در این وادی بگذارید، تمرین در اختیارتان است. تمرین در راه‌سوی تغییری که به دنبالش می‌گردید، باز می‌کند.

زندگی‌مان از الگویی پیروی می‌کند.

برای بیشترمان این الگو را خیلی وقت پیش تعیین کرده‌اند. انتخاب کرده‌ایم اطاعت و آسودگی را بپذیریم و در دنیایی که زیر سایه کمبود است، به دنبال جایگاه اجتماعی باشیم.

اقتصاد صنعتی چنین الگویی را می‌طلبد. ما را به سمت مصرف‌گرایی و فرمان‌برداری سوق می‌دهد. به نظام صنعتی و افرادی که برای‌شان کار می‌کنیم، اعتماد می‌کنیم تا چیزهایی را که نیاز داریم به ما بدهند، البته مادامی که ما هم بخواهیم در مسیری که آن‌ها برای‌مان تعیین کرده‌اند، به حرکت ادامه دهیم. از همان دوران کودکی همه ما را شست‌وشوی مغزی داده‌اند که این مناسبات را بپذیریم و جزئی از آن باشیم.

معامله ساده‌ای است: کارهایی را که به شما گفته می‌شود، موبه‌موانجام دهید تا نتیجه‌ای را بگیرید که نظام صنعتی وعده‌اش را به شما داده است. شاید آسان نباشد، ولی با کمی تلاش هرکسی از عهده چنین معامله‌ای برمی‌آید.

بنابراین، به نتیجه چشم می‌دوزیم، چون با دیدن نتیجه است که می‌فهمیم کارها را موبه‌موانجام داده‌ایم. نظام صنعتی‌ای که همه ما را شست‌وشوی مغزی داده است، از ما می‌خواهد به نتایج چشم بدوزیم تا ثابت کنیم دستورعمل‌ها را دنبال کرده‌ایم.

۲

الگو و تمرین

اگر آن نتیجه‌ای که به آن دل بسته‌ایم و دست‌یافتنی می‌دانیم، به‌راستی مهم و پاداش رسیدن به آن تضمین شده باشد، این اولویت‌بندی با عقل جور درمی‌آید، ولی وقتی چشمان‌تان به روی واقعیت‌ها باز می‌شود، آن وقت چه؟

ناگهان متوجه می‌شوید همیشه چیزی که تضمین شده است، گیرتان نمی‌آید و وظایفی که از شما می‌خواهند انجام‌شان دهید، آن‌طور که دوست دارید، تمام وجودتان را درگیر نمی‌کند. پوچ بودن این معامله حالا مثل روز روشن است: مشغول قربانی کردن جان و روح‌تان برای دریافت چند پاداش بوده‌اید، ولی پاداش‌ها آن‌طور که وعده داده شده‌اند، سر موعده مقرر به شما داده نمی‌شوند. کار ارزشمند، کاری که به‌راستی خواهان انجامش هستیم، دست‌ورعملی ندارد و تابع الگوی متفاوتی است.

تک‌تک‌مان می‌توانیم تمرین را در خود نهادینه کنیم، البته نه به‌عنوان راهکاری جایگزین که رسیدن به نتایج را تضمین کند، بلکه با هدف تمرین و ممارست. تمرین رویکردی مستمر و گام‌به‌گام است که فقط به‌خاطر لذت خودش دنبالش می‌کنیم و نه برای اینکه لذت رسیدن به نتیجه را تضمین می‌کند.

دست‌ورعمل طبخ غذا سراسر است: مواد اولیه خوب، مرتب کردن میز، توجه به ریزه‌کاری‌ها، دادن گرما و کار تمام است. کافی‌ست این کارها را به‌ترتیب انجام دهید. ولی وقتی چیزی را برای اولین بار خلق می‌کنیم، فرایندی خطی ندارد و نمی‌توان آن را به‌راحتی در قالب دست‌ورعمل‌های مشخص درآورد.

این تمرین جدید مستلزم رهبری و مشارکت خلاقانه است، یعنی خلق چیزی که هرکسی از عهده ساختش بر نمی‌آید، چیزی که شاید به نتیجه مدنظر نرسد، ولی شاید به زحمت دنبال کردنش ببرزد. اغلب به چنین چیزی «هنر» گفته می‌شود. نظام صنعتی‌ای که همه ما در آن زندگی می‌کنیم، نتیجه‌محور است. در این نظام کاری را که سوهان روح و همه مراحلش از پیش معلوم است، در ازای بهره‌وری تضمین شده انجام می‌دهیم. ولی اگر تصمیم بگیریم به دنبال جایگزین آن بگردیم، می‌بینیم که مسیر متفاوتی پیش‌روی همه ما است. کسانی پا در این مسیر می‌گذارند که به دنبال تغییرند، کسانی که خواهان بهتر کردن اوضاع هستند.

مسیری است که برای قدم گذاشتن در آن باید تاب‌آور و سخاوتمند باشید. مسیری که تمرکزش بر دیگران است، ولی نه برای گرفتن قوت قلب یا تشویق‌شان.

چیز تکراری اصلاً نمی‌تواند خلاق باشد. ولی مسیر خلاقیت همچنان تابع الگویی است. خلاقیت تمرین رشد و برقراری ارتباط، خدمت‌رسانی و شجاعت است. تمرین از خودگذشتگی و پا گذاشتن روی نفس در رقصی بی‌پایان است. نویسندگان، رهبران، معلمان و نقاشان همگی می‌توانند از این رویکرد استفاده کنند. در دنیای حقیقی ریشه دارد، فرایندی که ما را به جایی می‌برد که امیدواریم به آن برسیم.

برای پا گذاشتن در این وادی به اجازه کسی نیاز نداریم، چون کسی کنترل این وادی را در اختیار ندارد، فقط باید به خودمان و از آن مهم‌تر به خویشتن خودمان اعتماد کنیم. در بهاگاواد گیتا آمده: «طی کردن مسیر خودتان، هرچند نصفه‌نیمه، بهتر از طی کردن تمام‌وکمال مسیر شخص دیگری است.» به افرادی بنگرید که صدای خودشان را پیدا کرده و تأثیری واقعی ایجاد کرده‌اند: مسیرهایشان همیشه متفاوت است، ولی تمرین‌هایشان از جهات بسیاری هم‌پوشانی دارد.

اعتماد در دل تمرین خلاقیت نهفته است: سفر دشوار اعتماد به خویشتن خود، خویشتنی که اغلب پنهان است، بشر یکتایی که در درون تک‌تک‌مان است و با آن زندگی می‌کنیم. الگورا ببینید، تمرین‌تان را پیدا کنید، و بعدش می‌توانید فرایند جادو کردن را آغاز کنید. جادوی خودتان، جادویی که همه ما همین حالا محتاج آنیم.

بیشتر ما به دنبال چیزی می‌گردیم.

اگر برای کارمان ارزش قائل باشیم و برای مان مهم باشد، مدام به دنبال ایجاد حس مدنظرمان در دیگران، به دنبال تأثیرگذاری و توانایی تغییرآفرینی می‌گردیم. و سپس جدی‌تر به دنبالش می‌گردیم.

دنبال‌کنندگان دنبال چیزی نمی‌گردند. فقط جا پای افرادی می‌گذارند که پیش از آن‌ها مسیر را رفته‌اند. درس‌تان را خوب بخوانید و نمره خوب بگیرید، از دستورعمل‌ها پیروی کنید و به مرحله بعد بروید.

۳

آیا
به دنبال چیزی
می‌گردید؟

۱. در اینجا منظور از رقصیدن انجام بازی نامحدودی است که در آن شکست می‌خورید، یاد می‌گیرید، موفق می‌شوید، بیشتر شکست می‌خورید، بیشتر یاد می‌گیرید و سپس بیشتر موفق می‌شوید و این چرخه ادامه می‌یابد.

۲. Bhagavad - Gita: مهم‌ترین و اسرارآمیزترین بخش حماسه هندی موسوم به ماهابهاراتا است که از دو کلمه به‌گوان به معنی خداوند و گیتا به معنی سرود و نغمه تشکیل شده است و هجده فصل و حدود هفتصد بیت دارد.

رهبران در پی بهتر کردن اوضاع، مشارکت و ایجاد تأثیرات ماندگارند. به دنبال فرصتی برای تغییر آفرینی و دیده شدن و احترام دیدن. همه این‌ها را با هم می‌خواهند. همین جست‌وجو به خلق فرهنگ و در نتیجه دنیایمان انجامیده است. افرادِ بیشتر و بیشتری با شرکت در این جست‌وجو دست در دست هم سرگرم ساخت چیزی می‌شوند که ارزش ساخت دارد.

اجازه دهید آن را «هنر» بنامیم. عملی انسانی برای انجام چیزی که شاید نتیجه ندهد، چیزی سخاوتمندانه و چیزی که تغییر می‌آفریند؛ عمل عاطفی انجام دادن کار شخصی و با دستورعمل شخصی با هدف آفرینش تغییری که می‌توانیم به آن افتخار کنیم. برای تأثیرگذاری، نسبت به گذشته، اهرم‌های قدرت بیشتری در اختیار داریم. برای مشارکت در این جست‌وجو به ابزارها، هزاران راه و فرصتی واقعی دسترسی داریم. نقش شما و هنرتان مهم است. یادآوری این نکته به خودتان خالی از لطف نیست که:

«آیا می‌توانم هنر آفرینی کنم؟»

سؤالی نیست که باید از خودتان پرسید، چون پیش‌تر هم هنر آفرینی کرده‌اید. دست‌کم یک بار در عمرتان حرفی زده‌اید و در کار مهمی نقش داشته‌اید. نکته‌ی بامزه‌ای را به دوست‌تان گفته‌اید یا شاید هم مردم زیادی برای تماشای کارتان سالن‌ها را پر کرده باشند. حال باید این کارها را دوباره انجام دهید، ولی به دفعات بیشتر. پرسش اصلی این است:

«آیا به اندازه کافی برای کارم ارزش قائلم
تا دوباره انجامش دهم؟»

جان گاردنر می‌نویسد:

«جوامع و سازمان‌ها زمانی جان تازه‌ای می‌گیرند و
می‌توانند رو به جلو بروند که کسی برای کارشان ارزش
قائل باشد و دل بسوزاند.»

۴

اسکیدا اِکمک

اسکیدا اِکمک^۱ به نانی گفته می‌شود که در نانواپی روی قلاب آویزان می‌کنند و سنتی باستانی در ترکیه است. وقتی از نانواپی محل‌تان نان می‌خرید، می‌توانید پول یک قرص نان^۲ بیشتر را بدهید، و پس از اینکه نان خودتان را تحویل گرفتید، شاطر قرص نان دوم را به قلابی روی دیوار آویزان می‌کند.

اگر فرد محتاجی به نانواپی بیاید، از شاطر می‌پرسد آیا نانی روی قلاب هست یا نه. اگر نانی روی قلاب باشد، نانوانان را به آن فرد می‌دهد و گرسنگی او رفع می‌شود. نتیجه^۳ مهم‌ترش این است که اجتماع شکل می‌گیرد.

وقتی تصمیم می‌گیرید کار خلاقانه‌ای تولید کنید، سرگرم حل مسئله‌ای هستید. نه فقط برای خودتان، بلکه برای تمام کسانی که با کار خلاقانه^۴ شما مواجه می‌شوند. با آویزان کردن خودتان روی قلاب، نقش سخاوتمندانه‌ای ایفا می‌کنید. رهیافت‌ها، عشق و جادوی درون‌تان را به اشتراک می‌گذارید. و هرچه این‌ها بیشتر پخش شود، ارزشش برای تمام کسانی که آن قدر خوش‌شانس بوده‌اند که کارتان را ببینند، بیشتر می‌شود. هنر چیزی است که برای افراد دیگر انجامش می‌دهیم.

آیا کارهای خلاقانه^۵ کسی را سرلوحه^۶ کارتان قرار داده‌اید؟ کسی که به‌طور مرتب مشغول رهبری، خلق و ارتباط برقرار کردن است؟ شاید یک خواننده یا وکیل حقوق مدنی باشد. در هر حوزه‌ای، برخی افراد به‌عنوان خالقان آینده و صداهای حال حاضر خوش می‌درخشند.

۵

یافتن تمرین

۱. Askida EkmeK: به‌معنای نان آویزان یا معلق است.

برخی از این افراد عبارت‌اند از: پاتریشیا باربر^۱، زها حدید^۲، جوئل اسپولسکی^۳، سارا جونز^۴، یویو ما^۵، تام پیترز^۶، فریدا کالو^۷، بنکسی^۸، روث بیدر گینزبرگ^۹، برایان استیونسون^{۱۰}، لیز جکسون^{۱۱}، سیمون گیتز^{۱۲}، جونا سالك^{۱۳}، محمد یونس^{۱۴}، رزان کش^{۱۵}، گرتا تانبرگ^{۱۶}، جان وودن^{۱۷}، مرده یا زنده، شناس یا ناشناس، این‌ها جزو تغییرآفرینان در هر گوشه‌ای از فرهنگ‌مان هستند.

اگر چند استثنا را کنار بگذاریم، فرایندهای کاری و حرفه‌ای تک‌تک این هنرمندان مشابه هم است. خروجی کارشان، شرایطشان، زمان‌بندی‌شان فرق دارد، ولی تمرین سر جایش است.

ما هم می‌توانیم تمرینی را در پیش بگیریم.

شاید برای انجام شغل‌مان به دستورعملی صنعتی نیاز نداشته باشیم. شاید به‌جای موبه‌مو دنبال کردن چیزهایی که به ما می‌گویند، بهتر باشد ببینیم سازوکار دنیای امروزمان چگونه است.

۱. Patricia Barber: موسیقی‌دان آمریکایی.
۲. Zaha Hadid: معمار فقید و برجسته عراقی-بریتانیایی.
۳. Joel Spolsky: برنامه‌نویس و مدیربرنامه تیم مایکروسافت اکسل بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴.
۴. Sarah Jones: بازیگر و نویسنده آمریکایی.
۵. Yo-Yo Ma: نوازنده نامی ویلن سل که آمریکایی چینی‌تبار است.
۶. Tom Peters: نویسنده کتاب در حوزه مدیریت کسب‌وکار.
۷. Frida Kahlo: نقاش فقید مکزکی و یکی از زنان نامدار تاریخ هنر معاصر است. به‌ویژه به‌خاطر خودنگاره‌های هنرمندانه‌اش مشهور است.
۸. Banksy: نام مستعار هنرمند گرافیتی، فعال و منتقد سیاسی، کارگردان و نقاش بریتانیایی است.
۹. Ruth Bader Ginsburg: قاضی دستیار در دیوان عالی آمریکا بود.
۱۰. Bryan Stevenson: حقوق‌دان، فعال حوزه عدالت اجتماعی، بنیان‌گذار و مدیر اجرایی سازمان ناسودبر «شهروندان پیش‌گام در زمینه عدالت برابر».
۱۱. Liz Jackson: روزنامه‌نگار آمریکایی.
۱۲. Simone Giertz: مخترع سوئسی و بوتیوبر حرفه‌ای.
۱۳. Jonas Salk: پزشک آمریکایی کاشف واکسن فلج اطفال.
۱۴. Muhammad Yunus: بانکدار و اقتصاددان بنگلادشی است. او خالق و مخترع وام خرد نوعی وام کوچک برای بیکاران و تاجران فقیر است.
۱۵. Rosanne Cash: خواننده آمریکایی.
۱۶. Greta Thunberg: فعال محیط‌زیست سوئدی است که به‌خاطر فعالیت برای آگاه‌سازی جهانی درباره خطرات ناشی از تغییرات اقلیمی، و با سؤال از سیاست‌مداران برای پاسخ‌گویی به دست روی گذاشتن‌شان در زمینه بحران آب‌وهوا مشهور است.
۱۷. John Wooden: بازیکن و مربی فقید بسکتبال.

می‌توانیم تمرینی را در پیش بگیریم. در ادامه به حقایق شگفت‌آوری اشاره می‌کنم که به دلیل میل‌مان برای رسیدن به نتایج بی‌کم‌وکاستی که دستورعمل‌های صنعتی وعده می‌دهند ولی هرگز آن را عملی نمی‌کنند، از جلوی چشمان‌مان پنهان شده‌اند:

- مهارت همان استعداد نیست؛
- فرایند خوب ممکن است نتایج خوبی به همراه داشته باشد، ولی همیشه این‌گونه نیست؛
- برای کمال‌طلبی لازم نیست همیشه کاری بی‌کم‌وکاست ارائه دهید؛
- قوت‌قلب بی‌ثمر است؛
- تکبر نقطهٔ مقابل اعتماد است؛
- نگرش خودش نوعی مهارت است؛
- چیزی به نام مانع نویسنده‌گی نداریم؛
- حرفه‌ای‌ها با نیت قبلی دست به تولید چیزی می‌زنند؛
- خلاقیت یعنی رهبری کردن؛
- رهبران شیادند؛
- همهٔ انتقادها مثل هم نیستند؛
- خلاقیت به ارائه دادن کار وابسته است؛
- سلیقهٔ خوب مهارت است؛
- شورواشتیاق یک انتخاب است.

۱. در اینجا شیاد معادل Imposter است و به سندرم ایمپاستر اشاره می‌کند. این سندرم پدیده‌ای روانی است که در آن افراد نمی‌توانند موفقیت‌هایشان را بپذیرند. برخلاف آنچه شواهد بیرونی نشان می‌دهد که فرد با رقابت و تلاش به موفقیت رسیده، خود فرد تصور می‌کند لیاقت موفقیت را ندارد و فریب‌کار و شیاد و متظاهر است. فرد مبتلا به این سندرم، موفقیت خودش را در نتیجهٔ خوش‌شانسی، زمان‌بندی خوب یا فریب دادن دیگران می‌داند و این موضوع را که فرد باهوش یا تلاشگری است، خودش نمی‌پذیرد.

در سراسر این کتاب، مدام به چنین حقایق شگفت‌آوری رجوع می‌کنیم که نقطهٔ مقابل مطالبی‌اند که به ما دربارهٔ بهره‌وری در نظام صنعتی مبتنی بر اطاعت و دستورعمل‌ها آموخته‌اند. هنرمندان به‌خاطر پذیرش این حقایق یا خوش درخشیده‌اند یا شرمسار شده‌اند، ولی همین، دلیل کارسازی این حقایق است. این حقایق ساختار قدرت غالب را واژگون می‌کنند و در عین حال به ما توانایی بهتر کردن اوضاع را برای افرادی می‌دهند که به دنبال خدمت به آن‌ها هستیم.

به صدها نفر یاد داده‌ام چطور شش‌اندازی کنند. یادگیری آن نیازمند درک یک نکته است: مسئلهٔ اصلی گرفتن توپ نیست.

افرادی که نمی‌توانند شش‌اندازی را یاد بگیرند، همیشه دلیل ناکامی‌شان این است که برای گرفتن توپ بعدی هول می‌زنند. ولی وقتی برای گرفتن توپ بعدی هول می‌زنید، برای پرتاب توپ بعدی در جایگاه درست نیستید و همین کل فرایند را به هم می‌ریزد. راه جایگزین این است که فقط با یک توپ شروع کنیم و هیچ‌گرفتنی در کار نیست: بالا انداختن توپ/افتادن توپ، بالا انداختن توپ/افتادن توپ، بیست بار توپ را از دست چپ‌مان به بالا می‌اندازیم و هر بار شاهد افتادنش روی زمین می‌شویم. سپس همین کار را با دست راست‌مان تکرار می‌کنیم. نحوهٔ بالا انداختن توپ را تمرین کنید. در بالا انداختن به مهارت خوبی برسید. اگر در بالا انداختن به مهارت خوبی برسید، همه چیز روی غلتک می‌افتد و گرفتن توپ مثل آب خوردن می‌شود.

از قرار معلوم، افتادن توپ روی زمین برای کسانی که سرگرم یادگیری شش‌اندازی هستند، سخت‌ترین بخش کار است. اینکه توپ را به بالا بیندازند و سپس وقتی توپ به زمین می‌افتد، همان‌جا بایستند و از جایشان

۶

**یادگیری
شش‌اندازی**

تکان نخورند، برای شان آزردهنده است. تمایل مان برای رسیدن به نتیجه در اعماق وجودمان نهادینه شده است، و برای برخی، این همان لحظه تسلیم شدن است، چون نمی‌توانند فرایندی را تحمل کنند که خودخواسته نتیجه را نادیده می‌گیرد. برای کسانی که پافشاری می‌کنند، این فرایند به سرعت شتاب می‌گیرد. شاید پانزده دقیقه بعد، بالا انداختن / بالا انداختن / افتادن / افتادن را تمرین کنیم. فقط دو توپ و دو پرتاب.

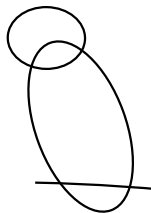
و سپس بدون استرس، بالا انداختن / بالا انداختن / گرفتن / گرفتن. این طوری آسان است و مشکلی وجود ندارد چون با تمرین و ممارست، توپ‌هایی که به بالا انداخته شده‌اند، همان جایی که باید فرود می‌آیند. فرایند ما را تا به این نقطه آورده است. حال گام آخر این است که توپ سوم را وارد کار کنیم. همیشه کارساز نیست، ولی همیشه بهتر از هر رویکرد دیگری جواب می‌دهد. کار ما بالا انداختن است. اگر کارمان را درست انجام دهیم، گرفتن توپ مثل آب خوردن می‌شود.

این یکی از میم‌های قدیمی بر اساس دستورعمل یکی از کتاب‌های مصور قدیمی است.

چگونه جغد بکشیم؟



گام دوم:
جغد بکشید.



گام اول:
یک خط و دو بیضی بکشید.

۷

چگونه
جغد بکشیم؟

۱. Meme: نوع جدیدی از ضرب‌المثل است که در قالب محتوای چندرسانه‌ای، به ویژه عکس منتشر می‌شود. میم‌ها مانند ضرب‌المثل‌ها ادعای کنندۀ طنزگونه مفهومی مشترکی بین افراد هستند.

طنزش در تمام مراحل و جزئیاتی نهفته است که بین گام اول و دوم از قلم افتاده‌اند. هرکسی بلد است چطور دو تا بیضی و یک خط بکشد. ولی کمتر کسی پیدا می‌شود که بلد باشد چطور جغد بکشد و دست‌کم من یکی بلد نیستم بکشم. این مسئله میل ما به فرار از رنج مطمئن نبودن را برجسته می‌کند. عنوان مطلب، اینکه چگونه جغد بکشیم، وعدهٔ دستورعمل را می‌دهد، درست مانند زندگی در نظام صنعتی. ولی درست مانند زندگی در نظام صنعتی، عنوان به ما دروغ می‌گوید. برای کار ارزشمند، هیچ دستورعملی به درد نمی‌خورد. برای کاری که مایلیم انجام دهیم، پاداش از این واقعیت نشئت می‌گیرد که هیچ تضمینی وجود ندارد، اینکه مسیر روشنایی کافی ندارد و اینکه اصلاً نمی‌توانیم مطمئن باشیم نتیجه می‌دهد. مسئله بالا انداختن توپ است نه گرفتن. شروع کردن است، نه تمام کردن، بهتر کردن است، نه بی‌نقص بودن.

هیچ‌کس دوچرخه‌سواری را از روی دستورعمل یاد نمی‌گیرد. و کشیدن جغد را هم همین‌طور.

چه روی صحنه چه پشت صفحه‌کلید، آن قدر برای ما مهم است که در مقام رهبر بایستیم و بگوییم: «من این رو ساختم.» برخی برای شان تحمل این لحظهٔ قضاوت شدن، اینکه ما هیچ‌چیز به جز یک شیاد نیستیم و فقط نقش آدم‌های وارد را بازی می‌کنیم، بسیار کمرشکن است.

و برای همین اغلب از زندگی خلاقانه و فرصت‌ساخت‌و‌تمند بودن و حل مسائل گریزانیم. یا اگر به دنبال این مسیر برویم، حواس ما هست آهسته برویم آهسته بیاییم تا گربه شاخ‌مان نزند، خلاقیت را جادویی می‌دانیم که لو رفتنش به مویی بند است، مانند موهبتی از سر ذوق و قریحه. اگر مجبور باشیم خلاق باشیم، تلاش می‌کنیم از گوشهٔ چشمان آن را ببینیم. اینکه چشم‌درچشم جادوی خلاقیت زل بزینیم، ما را می‌ترساند.

همهٔ این ترس‌ها بی‌معناست.

۸

**خلاق بودن
به شهامت
نیاز دارد؟**

لزومی ندارد این طور باشد. مجبور نیستیم منتظر بمانیم تا انتخاب شویم و مجبور نیستیم تا وقتی نفهمیدیم برای چه پا در این جهان گذاشته‌ایم، دست به کاری نزنیم و گوشه‌ای بایستیم و تماشا کنیم. و قطعاً مجبور نیستیم برای خلق جادو به آن باور داشته باشیم.

به جای این کارها، می‌توانیم فرایند افراد خلاق موفق را الگو قرار دهیم که پیش از ما این مسیر را رفته‌اند. می‌توانیم با چشمانی باز پا در این وادی بگذاریم، به فرایند و خودمان اعتماد کنیم تا مشارکت‌مان را به بهترین شکل انجام دهیم. این فرصت ما برای بهتر کردن اوضاع است. خلاق بودن یک انتخاب، و خلاقیت مسری است.

۹

این هنر است

منظورم نقاشی کردن نیست. هنر یعنی انجام کاری فقط به این دلیل که انجامش سخاوتمندانه است، کاری که شاید نتیجه ندهد. ترکیب استعداد، مهارت، فن، و دیدگاه است که به مشکلات قدیمی از زاویه جدیدی نور می‌تاباند. روش تغییر فرهنگ‌مان و خودمان است. نقاشی کردن کاری است که با خانه‌تان انجام می‌دهید. هنر کاری است که انجام می‌دهیم وقتی هیچ پاسخ درستی وجود ندارد، و با این حال، طی کردن این سفر به زحمتش می‌ارزد. می‌توانیم با صفحه‌کلید، با قلم‌مو، یا با اقدامات‌مان هنر بیافرینیم. اغلب به خاطر این انجامش می‌دهیم چون به تمرین تکیه داریم، مطمئنیم که فرصتی برای تغییرآفرینی داریم.

بی‌آنکه تضمینی در کار باشد، هنر می‌آفرینیم، فقط به کمک تمرینی که تصمیم گرفتیم به آن متعهد باشیم. آیا هنرمندید؟ بله که هستید.

هنرمندان تغییرآفرین‌اند. هنرمندان انسان‌هایی‌اند که کار سخاوتمندانه‌ای را انجام می‌دهند که شاید نتیجه ندهد. هنرمندان فقط به نقاشی یا موزه‌ها محدود نیستند.

به محض اینکه اعلام کنید هنرمندید، هنرمندید. در مقام رهبر، مربی، مشارکت‌کننده، طراح، موسیقی‌دان و گرداننده... اگر به خودتان اجازه تغییر آفرینی دهید، همه این کارها هنر است. اگر به اندازه کافی ارزش قائل شوید. میلتون گلسر^۲، طراح و تصویرگر افسانه‌ای، می‌گوید: «یکی از مشکلات هنر این است که هرکسی می‌تواند خودش را هنرمند بخواند. هرکسی می‌تواند هنرمند باشد فقط با گفتن اینکه هنرمند است. حقیقت این است که هنرمندان انگشت‌شماری وجود دارند. [تبدیل دنیا به مکان بهتری برای زندگی از طریق هنر] بالاترین سطح تخصص است. برای رسیدن به این سطح، باید به این نکته پی ببرید که همه‌اش برعهده شما نیست و وظیفه‌ای اجتماعی دارید که می‌توانید با انجامش دیگران را مجاب کنید در رسیدن به این هدف همراهی‌تان کنند. درک این مسئله از سوی افراد بسیار مهم است، به ویژه در جوامع سرمایه‌داری.»

انتخاب با شماست: می‌توانید هنرتان را پیدا کنید یا ندای آن را نادیده بگیرید.

زمانی می‌توانیم کاری را هنر بنامیم که بتوانیم چیز جدیدی بیافرینیم که کسی را تغییر دهد.

اگر تغییری در کار نباشد، هنری هم در کار نیست. وقتی بهترین کارمان را ارائه می‌دهیم و به اشتراک می‌گذاریم (دست‌کم بهترین کارمان در این لحظه را)، امکان تبدیل کردنش را به هنر داریم. و سپس امکان تکرار آن را داریم.

این کار نوعی رهبری است، مدیریت نیست. فرایندی است که به نتیجه امروز آن توجه ندارد و تعهدی است به سفری که آغاز کرده‌ایم.

با آمادگی هنرآفرینی به دنیا آمده‌اید. ولی شما را شست‌وشوی مغزی داده‌اند تا به این باور برسید که در انجام این کار نمی‌توانید آن‌طور که باید و شاید به خودتان اعتماد کنید.

۱۰

**شاید
توانید
کمی هنر بیافرینید**

۱. ست گادین در کتاب «فریب‌ایکارس» گرداننده را این‌طور معنی کرده است: «کسی که سازمان‌دهی می‌کند، اختراع می‌کند، پروژه‌های هنری را می‌آفریند، از هیچ چیزی می‌سازد، بیشتر از پول، از رهیافت‌ها و ارتباطات بهره می‌گیرد.»

2. Milton Glaser

به شما گفته‌اند استعداد کافی ندارید
(ولی مشکلی نیست، چون می‌توانید در عوض
مهارت را یاد بگیرید).

به شما گفته‌اند مستحق زدن حرف‌تان نیستید
(ولی اکنون شاهد افراد بسیاری هستید که
صدایشان را به گوش دنیا رسانده‌اند).

و به شما گفته‌اند اگر نتوانید پیروز شوید،
نباید حتی دست به تلاش بزنید
(ولی اکنون می‌بینید که
هدف فقط پیمودن این سفر است).

هنر فعالیت سخاوتمندانه^۱ بهتر کردن اوضاع
با انجام کاری است که شاید نتیجه ندهد.

ماری شاخت^۱ معتقد است در بیشتر مواقع در کنترل
احساسات مان عاجزیم، به‌ویژه وقتی پای چیز
مهمی در میان است. ولی همواره می‌توانیم
اعمال مان را کنترل کنیم.
کارتان بسیار مهم‌تر از آن است که لنگ
احساسات امروزتان شود.

از سوی دیگر، تعهد به عمل ممکن است احساسی
را که داریم، تغییر دهد. اگر طوری عمل کنیم که
گویی به فرایند اعتماد داریم و کار را انجام دهیم،
سپس آن احساساتی که برای کار کردن لازم‌شان
داریم، به‌دنبالش می‌آیند.

منتظر ماندن برای داشتن آن احساس، موهبتی
است که وقتش را نداریم منتظر بمانیم تا سراغ مان بیاید.

۱۱

خلاقیت
یک عمل است،
نه یک احساس